

دستامد یک رشته نشست کارشناسی
در حوزه معاونت سیاست خارجی و روابط بین الملل

رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال عراق

مقدمه

سیاست آمریکا در قبال عراق و رویکرد نظامی این کشور به این مسئله تاکنون با تحلیلهای متفاوتی از سوی تحلیل گران مواجه شده است. در حالی که برخی از تحلیل گران کوشش برای ایجاد یک نظم نوین بین المللی بر مبنای هژمونی آمریکا را منطق رفتارهای اخیر این کشور تشخیص می دهند برخی دیگر نگرانیهای امنیتی و یا حل یک معضل منطقه ای و یا ترکیب از موارد ذکر شده را هدف اصلی اقدامات یکجانبه آمریکا در قبال مسئله عراق می دانند. با توجه به اهمیت مسئله و پیامدهایی که می تواند برای جمهوری اسلامی ایران داشته باشد، معاونت سیاست خارجی و روابط بین الملل در یک

طرح مسئله

کمیته تخصصی مباحث فوق را طی جلساتی به بحث گذارده و نتایج آن را در نشستی با حضور متخصصان و کارشناسان مختلف مورد بحث و تبادل نظر قرار داده است. متن حاضر جمع بندی مباحث مطرح شده در این نشست می باشد.

جهت گیری اصلی سیاست خارجی آمریکا پس از واقعه ۱۱ سپتامبر که ابتدا به طرح «محور اهریمنی» و سپس به سرنگونی حکومت عراق از طریق تهدید به استفاده از زور معطوف گردید، این پرسش اساسی را مطرح می نماید که رویکرد جدید آمریکا در قبال عراق با کدام اهداف،

محاسبات و منطقی تنظیم شده است. در پاسخ به این پرسش، دو گزینه محتمل مطرح می‌شود:

۱- اینکه اقدامات آمریکا در حال حاضر هیچ تفاوت بنیادین با اعمال گذشته نداشته و صرفاً استمرار سیاستهای پیشین می‌باشد. با این استدلال استراتژی آمریکا در قبال عراق قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر از منطق یکسانی برخوردار بوده و فقط در ادبیات به کار گرفته شده تفاوتی مشاهده می‌شود.

مفروضه‌ها

۲- رویکرد آمریکا نسبت به عراق ناشی از تغییر در ادبیات سیاست خارجی این کشور پس از واقعه ۱۱ سپتامبر می‌باشد. با توجه به برداشت فوق می‌توان گفت:

۱- نظام بین‌الملل در حال حاضر دوران گذار را طی می‌کند و در نتیجه نظام بین‌الملل از یک ساختار توزیع قدرت با ثبات و نهادینه برخوردار نمی‌باشد. به عبارتی، پس از پایان نظام دوقطبی، هنوز نظم جدیدی بر مناسبات و روابط بین قدرتهای بزرگ حاکم نشده است.

۲- قدرتهای پیروز در جنگ پیشین - آن گونه که آمریکا مدعی است که جنگ سرد را با پیروزی به پایان برده است - در شکل دهی نظم جایگزین از بیشترین و بالاترین ظرفیتهای ذهنی و عینی برخوردار می‌باشند.

۳- در دوران گذار، رفتار سیاست خارجی قدرتهای بزرگ (پیروز) معطوف به ایجاد نظم ساختاری متناسب و مطلوب جهت مهار

از میان سه گزینه فوق‌الذکر به نظر می‌رسد سومین آنها واقعی‌تر و عینی‌تر باشد. بدیهی است که هدف اساسی در طرح موضوعات فوق چاره‌اندیشی و یافتن

آشنایی با فعالیتهای معاونت سیاست خارجی و روابط بین الملل

معاونت سیاست خارجی و روابط بین الملل مرکز تحقیقات استراتژیک از اوایل سال ۱۳۷۸ مرحله جدیدی از فعالیتهای خود را در راستای دستیابی به اهداف تعیین شده آغاز نمود. این فعالیتها تاکنون در چهار محور زیر دنبال شده است:

۱- **انجام پروژه‌های تحقیقاتی درازمدت:** این پروژه‌ها مسائل بنیادین و کلان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را مدنظر قرار می‌دهند. در حال حاضر پنج پروژه دراز مدت تحت عناوین، «تدوین استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، «فرآیند تصمیم‌گیری درسیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، «آینده عراق و سیاستهای ایران»، «الگوهای اشاعه انقلاب اسلامی» و «تهدیدهای اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران». در این معاونت در دست اجرا می‌باشد. این معاونت همچنین به منظور بهره‌برداری وسیع‌تر از نتایج تحقیقات انجام شده در سالهای گذشته، یکی از وظایف اصلی خود را در مرحله جدید، بازبینی پروژه‌های انجام شده و انتشار عمومی آنها در صورت امکان پذیر بودن قرار داده است. در این راستا تاکنون معاونت دو پروژه را تحت عناوین «چین نو: دنگ شیاپنگ و اصلاحات» و «روایای دولت کرد» به مرحله چاپ رسانده و پروژه‌های دیگر را نیز در دست بازبینی دارد.

۲- **انتشار «گاهنامه تحلیل سیاست خارجی ایران و نظام بین الملل»:** این گاهنامه که به طور محدود برای بخشی از مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران

←

تهدیدات بالقوه و بالفعل می‌باشد.

۴- جایگاه و اهمیت هر بازیگر در پیروزی به دست آمده، نقش تعیین کننده‌ای برای آن کشور در تعیین جهت‌گیریهای آینده نظام بین الملل ایفا می‌کند. این وضعیت نوعی از روابط را بین قدرتهای بزرگ ایجاد نموده که مآلاً میل به ایجاد هژمونی در قدرتهایی را که از دو مؤلفه ظرفیت و اراده برخوردار می‌باشند، بدیهی و ضروری می‌سازد.

۵- متزلزل شدن ساختارهای گذشته، محدودیتهای سیستمی بر تدوین و اجرای سیاست خارجی را به حداقل رسانده و نتیجتاً افراد - در اینجا جورج دبلیو بوش - نقش تعیین کننده بیشتری در جهت‌گیریهای سیاست خارجی ایفا می‌کنند. به عبارتی نقش رهبری افراد - بوش و تیم کوچک همراهش - و نوع تأثیرگذاری آنان در دوران گذار از منطقی متفاوت با دوران تثبیت برخوردار است.

گمانه‌ها

حال با توجه به ملاحظات فوق، و مفروض انگاشتن گزینه تغییر در منطق و اهداف سیاست خارجی آمریکا (در قبال عراق) به بررسی گمانه‌های موجود می‌پردازیم.

در بررسی این گزینه گمانه‌های ۶ گانه ذیل از اهمیت بسیار جدی برخوردار می‌باشند:

۱) آمریکا خود را تنها برنده جنگ سرد می‌داند و همان‌گونه که تاریخ روابط بین الملل گواهی

می دهد، کشورهای برنده جنگ، نقش پایه ای و تعیین کننده ای در شکل دهی نظم جایگزین و مطلوب ایفا می نمایند.

۲) ارزیابی ایالات متحده آمریکا از محیط امنیتی بین المللی مؤید این امر است که در حال حاضر دو دسته از تهدیدات در نظام بین الملل «موقعیت» و «حیات» آمریکا را مورد تهدید قرار می دهند.

الف- دسته اول تهدیدات به کشورهایی مربوط می شوند که مجموعه توانمندیها و استراتژیهای آنها از یک سو و نحوه فهم و برداشت آنان از جنگ از سوی دیگر منجر به شکل گیری تعاملات امنیتی - نظامی در حوزه های هم سنخ (جنگ متقارن) می گردد (symmetrical warfare). این گروه از تهدیدات، خود در دو دسته جای می گیرند:

اول- تهدیدات سخت افزاری: روسیه و چین را می توان در این گروه قرار داد. نداشتن داعیه های رهبری جهانی توسط روسیه و ناتوانی چین در ارائه ابزارها و امکانات لازم برای داعیه های رهبری جهانی (حتی در صورت تمایل به این داعیه ها) از یک سو و قدرت فائده نظامی آمریکا از نظر کمیت و کیفیت و نیز توانمندی آمریکا در جهت وارد کردن ضربه اول و رهگیری تسلیحات تهاجمی آنها موجب می شود تا دو ابزار «بازدارندگی» و «دیپلماسی» مناسب ترین راه آمریکا برای مقابله با این دسته از تهدیدات تلقی شود. بر این مباحث می توان گره خوردن

ادامه حیات این کشورها را به وجود و باز تولید نظام سرمایه داری بین المللی افزود.

دوم- تهدیدات نرم افزاری: اروپا و ژاپن را می توان در این گروه قرار داد. حوزه رقابت و تهدید آمریکا در این گروه ماهیت اقتصادی دارد. اشتراکات وسیع در حوزه های امنیتی - دفاعی از یک سو و برتری مطلق اقتصاد آمریکا نسبت به هر یک از این رقبا و برتری نسبی نسبت به مجموع آنها از سوی دیگر، ابزارهای «دیپلماسی» و «مدیریت و کنترل تعاملات در روابط اقتصادی» را از ظرفیت مناسبی جهت مدیریت و کنترل این بازیگران برخوردار ساخته است.

ب- دسته دوم از تهدیدات مورد ادعای آمریکا به بازیگرانی مربوط می شود که کمترین ارتباطات را با ساختارهای ذهنی و عینی موجود نظام بین الملل (در دو سطح سیاسی لیبرال دموکراسی و اقتصادی سرمایه داری) دارا می باشند. مضافاً ایده آلهای این کشورها در سطح بین الملل تعارضات جدی با ایده آلهای موجود و مورد دفاع آمریکا دارند. مسائل مطرح شده در خصوص کشورهای دسته دوم به اضافه تحولاتی که در حوزه استراتژی و ابزارهای نظامی به وقوع پیوسته، این کشورها را قادر ساخته است تا (در حوزه تئوری و نظری) امکان به چالش کشیدن «موقعیت» و «حیات» آمریکا را دارا باشند.^(۱) تحولات ایجاد شده مفهوم جدیدی در تعاملات نظامی - امنیتی در نظام بین الملل به وجود آورده است که از آن می توان با عنوان «جنگ نامتقارن»

تهیه می‌شود به تحلیل مهمترین مسائل روز سیاست خارجی ایران و نظام بین‌المللی می‌پردازد. دو نمونه از مطالب تهیه شده برای گاهنامه در این شماره راهبرد تحت عناوین «خزر و ضرورت اقدام» و «نقش ناتو در حمله احتمالی به عراق» به چاپ رسیده است.

۳- انتشار مجموعه گزارش تحلیلی: هدف از انتشار این مجموعه تحلیل وسیع‌تر برخی مسائل مهم در حوزه سیاست خارجی ایران و یا مسائل تأثیرگذار در حوزه نظام بین‌المللی است. در این مجموعه همچنین برخی از مقاله‌های مهم منتشر شده در رسانه‌های غیرفارسی تحت عنوان «مجموعه از نگاه دیگران» ترجمه و منتشر می‌گردد. این مجموعه نیز به‌طور محدود برای بخشی از مسئولین نظام جمهوری اسلامی ارسال می‌شود. مقاله‌های بخش برگردان و همچنین گزارشهای «روسیه و بازار جهانی نفت» و «امنیت در چارچوب منطقه‌گرایی نوین» در این شماره راهبرد نمونه‌هایی از مقاله‌های منتشر شده در مجموعه «گزارش تحلیلی» است.

۴- برگزاری میزگردها و نشستهای تخصصی: معاونت سیاست خارج و روابط بین‌الملل به منظور استفاده از دیدگاه صاحب‌نظران مختلف در حوزه مسائل سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل به‌طور مداوم میزگردها و نشستهایی را با حضور این دسته از صاحب‌نظران برگزار نموده و نتایج آن را به صورت جمع‌بندی شده برای مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران ارسال می‌نماید. نمونه‌ای از گزارش نشستهای این معاونت در بخش جستاره‌گویی تحت عنوان «تأملاتی دربار منطق و اهداف سیاست خارجی آمریکا در قبال عراق» در این شماره راهبرد به چاپ رسیده است. در نهایت لازم گفتنی است که معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در راستای فعالیتهای خود از دیدگاه‌ها و نظرات کلیه محققان و صاحب‌نظران در حوزه مسائل سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل استقبال می‌کند.

(asymmetrical warfare) یاد کرد. مفهوم جنگهای نامتقارن به نوعی قدرتهای میانی و بازیگران غیردولتی (non-state actors) را نیز قادر به ورود در صحنه بازی کارآمد و مؤثری در تعاملات امنیتی - نظامی سیستمی ساخته است. به تعبیری، قدرتهای میانی و بازیگران غیردولتی ظرفیت تأثیرگذاری سیستمی را پیدا کرده‌اند. در این خصوص، ولفوویتز اظهار می‌دارد که در دوران جدید مفهومی از جنگ تحقق پیدا کرده است که فرهنگ گذشته و شناخت گذشته ما از جنگ را به کلی متحول ساخته است. برای اعمال مدیریت و کنترل در این صحنه، ابزارهای پیشین نظیر «بازدارندگی» و «دیپلماسی» نقش کارآمدی به عهده نخواهند داشت. نتیجتاً می‌باید از استراتژی جدیدی در برخورد با این موضوع بهره جست. در این زمان است که استراتژیهای «پیشدستی» و «پیشگیری» (pre-emptive, preventing) کار ویژه مفهومی و عملیاتی خود را پیدا می‌کنند. به‌طور خلاصه، در دسته اول تهدیدات، ایالات متحده آمریکا (به‌تصور سیاستگذاران آن) به لحاظ توان و اقتدار از یک سو و گره زدن هر چه بیشتر حیات کشورهای مورد نظر با نظام اقتصادی و سیاسی بین‌الملل از سوی دیگر خود را در موضع برتر احساس کرده و ابزارهای کنترل و مدیریتی لازم و مناسبی را در اختیار خود می‌بیند. به عبارتی، هم ملاحظات نظامی و هم ملاحظات سیاسی - اقتصادی در این حوزه آمریکا را از توانمندیهای

لازم جهت مدیریت صحنه برخوردار ساخته است. اما در سطح دوم تهدیدات، مثلی متشکل از سه عنصر «تروریزم» (اسلامیون اصول‌گرا)،

«دولت‌های یاغی» و «سلاح‌های کشتار جمعی و توان موشکی بالستیک»، زمینه‌های ظهور چالش‌گرانی را فراهم ساخته که آمریکا با ابزارهای موجود از توان لازم برای مهار آنها برخوردار نیست. در نتیجه استراتژی آمریکا برای مقابله با این دسته از تهدیدات «پیشگیرانه» است.^(۲)

۳) دولتمردان کنونی کاخ سفید برای خود رسالت خطیر بازسازی ساختار توزیع قدرت نظام بین‌الملل را بر اساس اصول لیبرال-دموکراسی و اقتصاد سرمایه‌داری و هژمونی آمریکا قائل هستند.

۴) به تصور رهبران ایالات متحده آمریکا اگر دوران بعد از جنگ سرد نشانگر خروج از وضعیت نظام دوقطبی باشد، دوران بعد از ۱۱ سپتامبر نشانه آغاز معماری نظام مطلوب بین‌المللی تلقی می‌گردد.

۵) واقعه ۱۱ سپتامبر «فرصت شتاب‌آمیز» بسیار گرانبهایی را برای آمریکا ایجاد کرد تا ضمن بهره‌گیری از آن:

الف- معضل هویتی سیاست خارجی آمریکا را مرتفع سازد؛

ب- زمینه‌های ذهنی و عینی داخلی و سیستمی را جهت بسیج منابع داخلی و بین‌المللی در پرداختن به معماری نظم مطلوب بین‌المللی مهیا کند؛

ج- امکان بازسازی و بازتعریف استراتژی نظامی - امنیتی متناسب را غنیمت شمرده و در اختیار گیرد.

۶) از منظر سیاست‌گذاران آمریکایی از ملزومات ایجاد نظم مطلوب بین‌المللی، اشراف و تسلط بر مناطق کلیدی و حساس بین‌المللی می‌باشد. از جمله این مناطق می‌توان به منطقه خلیج فارس و خاورمیانه اشاره نمود. مناطق فوق از دو منظر ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک از یک سو و وجود ساختارهای ذهنی و عینی متعارض با اهداف و ایده‌آل‌های آمریکا از سوی دیگر نقش ویژه و تعیین‌کننده‌ای را در فرآیند معماری نظام مطلوب بین‌المللی دارا می‌باشند. همان‌گونه که روشن است، در تعریف تروریزم، آمریکاییها تمامی توجه خود را معطوف به گروهها و جریانات اسلامی منطقه خاورمیانه نموده‌اند و دو مفهوم اسلام‌گرایی (در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس) و تروریزم (بازیگران عصیانگر) را زمینه‌ساز تحقق نظم مطلوب بین‌المللی عنوان می‌نمایند. از این منظر است که می‌توان به نوع نگاه آمریکا به منطقه دست یافته و منطق عملکرد آن را مورد فهم و ارزیابی قرار داد. با توجه به چنین نگاه و چنین منطقی، آمریکاییها می‌بایستی مبادرت به انجام چند کار می‌کردند:

در حالت حداقلی

(۱) نمایش قدرت یا تصویرسازی از قدرت

ایالات متحده در منطقه؛

(۲) ایجاد تغییر در نگرش رهبران سیاسی

منطقه به منظور ناگزیر دانستن و غیر قابل جایگزین پنداشتن آلترناتیوهای بین‌المللی؛ در حالت حداکثری

(۳) تغییر در ساختار و روابط قدرت منطقه‌ای؛

(۴) از بین بردن زمینه‌های عینی شکل‌گیری

ائتلافات و نظامهای امنیتی ضد آمریکایی در

منطقه، خصوصاً ائتلاف بین سه عنصر

تعیین‌کننده در جنگ نامتقارن فرضی که

اتفاقاً هر سه آنها در منطقه موجود است.

جهت تحقق این امور، ایجاد تغییرات در

ساختارهای سیاسی و جغرافیای سیاسی منطقه

از ضروریات به حساب می‌آیند.

زمینه‌های عینی موجود منطقه‌ای (تنوع و ناهماهنگی در دو مقوله اندازه جغرافیایی و جمعیت) این دو بازیگر را قادر خواهد ساخت تا

تعاریفی بومی و منطقه‌ای از اهداف خود ارائه

دهند که پیگیری آنها می‌تواند منجر به شکل‌گیری

نظم امنیتی منطقه‌ای گردد؛ نظمی که مآلاً منطق

دو پادشاه در اقلیمی ننگ‌جند را حاکم بر تعاملات

آمریکا با این دو بازیگر نماید. از این روست که

به نظر می‌رسد از ضروریات تحقق اهداف

استراتژیک آمریکا، تصمیم‌گیری در خصوص از

میان بردن زمینه‌های عینی و ذهنی چالشهای

منطقه‌ای می‌باشد.

با توجه به نکات فوق می‌توان منطق و

عقلانیت رویکرد آمریکا در قبال عراق را حرکتی

هدفمند در راستای ایجاد ساختار مناسب و

مطلوب توزیع قدرت بین‌المللی و در نتیجه

تأثیرگذاری بر ساختارها و الگوهای رفتاری

سیستمی در نظام بین‌الملل قلمداد نمود. در این

صورت عراق به عنوان یک نقطه شروع جهت

نمایش قدرت و ایجاد تحولات مورد نظر

می‌باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر،

تصمیم آمریکا برای حمله به عراق، یک گام

مرحله‌ای جهت دستیابی به اهداف بلندمدتی

است که گامهای بعدی را الزاماً به همراه

خواهد داشت.

اهداف عملیاتی آمریکا در عراق

در خصوص اهداف عملیاتی آمریکا در عراق

اهمیت خاورمیانه و خلیج فارس در استراتژی آمریکا

برای تبیین بیشتر موضوع مطرح شده، ذکر این

نکته ضروری است که خاورمیانه و خلیج فارس

از دو زاویه نقشی کلیدی در تحقق اهداف

استراتژیک آمریکا دارا می‌باشند.

الف- شکل‌گیری چالشهای نامتقارن؛

ب- موقعیت کلیدی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک.

در خلیج فارس عدم هماهنگی و نامتجانس

بودن دو مؤلفه اندازه جغرافیایی و جمعیت^(۳) در

میان بازیگران منطقه‌ای، دو کشور ایران و عراق

را از موقعیت ذاتی برتری برخوردار ساخته

است. کنترل و مدیریت این دو بازیگر نقشی

اساسی در نمایش قدرت و نیز در ایجاد ترتیبات

امنیتی مطلوب آمریکا به همراه خواهد داشت.

ذکر این محورها مهم است:
 ۱- شواهد موجود حاکی از آن است که در حال حاضر از بین دو گزینه «حفظ تمامیت ارضی عراق» و «تجزیه عراق»، آمریکاییها گزینه اول یعنی «حفظ تمامیت ارضی» را ارجح می‌دانند.

۲- بافت اقلیمی و قومی عراق و قبول مفروضه حفظ تمامیت ارضی این کشور، گزینه برقراری یک حکومت مقتدر نظامی مرکزی را در کوتاه و میان مدت اجتناب‌ناپذیر کرده است.

۳- طولانی بودن عمر حکومت بعثی و روش کارآمد این حکومت در ایجاد و انسجام بین بخشهای امنیتی، حزبی، نظامی و بوروکراتیک از یک سو و حذف و انهدام آلترناتیوهای بالفعل و بالقوه از سوی دیگر، تشکیلات نظامی فعلی موجود را از جایگاهی مهم در کوتاه مدت برخوردار ساخته است. در نتیجه حذف صدام و به تبع آن از بین رفتن انسجام درون حزبی و امنیتی موجود با حفظ تشکیلات نظامی موجود می‌تواند گزینه‌ای مطلوب برای آینده عراق تلقی شود.

۴- به نظر می‌رسد که آمریکاییها بر این باورند که تشکیلات نظامی عراق بدون صدام در دوران گذار، تا تثبیت حکومتی جایگزین، از

قابلیت پذیرش کنترل و مدیریت بیرونی برخوردار خواهد بود. زیرا تشتت و عدم یکپارچگی ناشی از فقدان پایه‌های نظری و عینی درون نخبه‌ای که به دلیل حذف صدام نمایان خواهد شد، احساس نیاز به یک قدرت

سازمان بخش برتر را القای نماید که در شرایط حاکم کنونی این قدرت برتر جز آمریکا نخواهد بود. در این راستاست که می‌توان اقداماتی را که تاکنون در خصوص عراق انجام گرفته را تفسیر کرد.

در صورت درست بودن اهداف فرضی فوق‌الذکر، منطقه شاهد یک عراق ضعیف در میان مدت و کوتاه مدت خواهد بود. نتیجه طبیعی این اتفاق به نفع ایران می‌تواند باشد، در حالی که بیرون آمدن یک ایران قوی از اقدامات آمریکا در منطقه صد درصد با اهداف این کشور منافات خواهد داشت. در نتیجه آمریکا چاره‌ای جز در پیش گرفتن و جایگزینی استراتژی «تضعیف دو جانبه» به جای «مهار دو جانبه» نخواهد داشت. منتهی روشهای پیگیری این استراتژی در دو کشور ایران و عراق کاملاً متفاوت می‌باشد. در ایران باز تولید و استمرار وضعیت «حاکمیت دو گانه» و درگیریها و چالشهای ناشی از آن، بستر و عامل مناسبی در ناتوان نمودن کشور در پیگیری سیاست خارجی هدفمند و جهت‌دار خواهد بود، امری که مآلاً منجر به کاهش نقش و جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران خواهد شد.

راهبرد آمریکا در عراق

با توجه به ملاحظات فوق می‌توان ادعا داشت که آمریکا تا زمان حصول نتیجه که همانا حذف صدام از مجموعه نظام سیاسی عراق می‌باشد

مبادرت به پیگیری
الف- استراتژی تهدید به استفاده از زور؛
ب- و در صورت عدم حصول نتیجه، استفاده از زور خواهد نمود.
لازم به ذکر است که در هر دو گزینه فوق الذکر

حضور مستقیم آمریکا در عراق شرط لازم موفقیت آمریکا تلقی می‌گردد. قطعنامه ۱۴۴۱ کار ویژه‌ای خاص در هر دو گزینه فوق خواهد داشت. این قطعنامه در عمل می‌تواند منجر به نتایج ذیل گردد:

۱- افزایش ضریب فشار روانی و عملیاتی بر نخبگان عراق از طریق ایجاد حفره‌هایی عمیق در توانمندی نظامی عراق؛

۲- مستولی کردن روح ناتوانی در نخبگان عراق برای مقابله با اقدامات آمریکا؛

۳- ناتوان کردن عراق برای استفاده از فرصت‌های بین‌المللی؛

۴- زیرسؤال بردن مکانیزم فعلی اعمال حاکمیت صدام (تولید و بازتولید ترس)؛

۵- ایجاد خلل در بازتولید نظام سیاسی عراق؛

۶- بازسازی روابط مردم با حکومت؛

۷- ایجاد تسهیل جهت ورود عناصر جدید به حاکمیت.

خلاصه اینکه مجموعه اقدامات موجود می‌باید:

- اولاً منجر به این گردد که صدام و افراد اصلی

تشکیل‌دهنده حکومت در عراق مقاومت در مقابل آمریکا را به عنوان یک گزینه فراروی

خود ندیده و ناگزیر از ترک حکومت گردند.
- ثانیاً فشارهای آمریکا تا حدی می‌تواند افزایش یابد که لایه‌های بعدی حکومت به اجماع، حیات خود را در گرو فاصله گرفتن از صدام و مرکز حکومت بدانند.

- ثالثاً تشتت ناشی از شرایط به وجود آمده، زمینه‌های ذهنی و عینی لازم جهت پذیرش حضور آمریکا در عراق را در بین نخبگان قبلی و جدید فراهم نماید.

نقد و ارزیابی

در خصوص مثلث تهدیدات علیه آمریکا، موضوع تروریسم از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. در خصوص این مفهوم، مطالب ذیل از اهمیت زیادی برخوردارند:

۱- مراد از مفهوم تروریسم در ادبیات آمریکاییها، اصولاً اقدامات گروه‌های بنیادگرای اسلامی است که با استخدام ابزار خشونت توأم است. در نتیجه دو مفهوم تروریسم و اسلام سیاسی مترادف انگاشته شده‌اند.

۲- تفاسیر موجود پیرامون تروریسم را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود.

دسته اول تفاسیری است که معتقد است اصولاً ظرفیتها و ابزارهایی که در اختیار اسلام‌گرایان سیاسی وجود دارد تهدیدی علیه آمریکا تلقی نمی‌شود. زیرا:

- اولاً دقت سیستمهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا آنقدر بالا هست که این موضوع حیات

و موقعیت آمریکا را به خطر نیندازد،
 - ثانیاً هیچیک از گروههای اسلام گرا (یا به قول
 آمریکا تروریستی) چنین ظرفیتهایی را در اختیار
 ندارند،
 - ثالثاً ماهیت تروریسم طوری است که
 نمی تواند به عنوان آنتاگونی و تعارض اصلی
 در برابر هژمونی طلبی آمریکا در جهان مطرح
 باشد،
 - رابعاً برخی از گروههایی که امروزه از طرف
 آمریکاییها تروریست خوانده می شوند ساخته
 خود آمریکاست،
 - خامساً پدیده تروریسم اساساً یک پدیده
 موقتی است و نمی تواند تعارض پایداری برای
 هژمونی آمریکا باشد.

بدین ترتیب طرفداران این نظریه، برخورد
 آمریکا با این موضوع را تبلیغاتی، صوری و فرعی
 می دانند و سعی می کنند با بزرگنمایی آن، از این
 مفهوم به صورت یک ماسک استفاده نمایند و
 اصولاً اهداف پنهانی آنان، خارج از حیطه
 تعریف شده اعلانی، تعریف و پیگیری می شود.
 هدف آمریکابهره برداریهای داخلی و بین المللی
 است و چالش اصلی آمریکا با قدرتهای بزرگ
 موجود بوده و تروریسم (اسلام سیاسی) فاقد
 عنصر تعیین کنندگی در فرآیندهای جاری
 بین المللی است.

دسته دیگر اصولاً اسلام سیاسی در
 خاورمیانه را از چالشگران اصلی هژمونی
 آمریکا به حساب آورده و معتقدند که این چالش

در عمل منجر به شکل گیری تعریف و حوزه
 نوینی از جنگ شده که آمریکاییها ایجاد هژمونی
 خود را در گرو پیروزی در این جنگ می دانند.
 در نتیجه تقابل دو طرف «اسلام سیاسی» و
 «آمریکا» از عوامل و عناصر مؤثر در شکل دهی
 توزیع قدرت بین المللی می باشد. این دسته،
 تأملات نظری اشخاص و مؤسسات آمریکایی
 (مثل هانتینگتون، گزارش ارائه شده از سوی
 کمیسیون منافع ملی آمریکا، گزارش ارائه شده
 از سوی مرکز مطالعات استراتژیک (RAND)
 گزارش شورای آتلانتیک و همچنین سخنرانیهای
 مسئولان بلندپایه آمریکا) را به عنوان پشتوانه
 استدلال خود عنوان می کنند. نوشتار حاضر،
 بنا به دلایل و مستندات موجود، دیدگاه دوم را
 معتبرتر تشخیص داده و چالش اسلام و آمریکا
 را مؤلفه ای جدی در فهم فرآیندهای موجود
 بین المللی و نتایج حاصل از آن ارزیابی می نماید.
 نکته مهم این است که در دوران جنگ سرد،
 دوا بر قدرت متعارض هر یک شعار متقابلی
 داشتند و مدعی ایجاد بهشت در همین زمین
 بودند. همین امر امکان چانه زنی و برخورد های
 دیپلماتیک را در کنار بازدارندگی فراهم
 می ساخت. به همین دلیل نیز به آسانی با
 یکدیگر کنار آمده و جهان را میان خود قسمت
 نمودند. اما اینک نه بحث حضور دو هژمونی،
 بلکه وجود یک هژمون تمامیت خواه (آمریکا)
 که مدعی ایجاد بهشت در زمین است و یک
 ضد هژمون تمامیت خواه که بهشت را در آسمان

جستجو می‌کند مطرح است. چنین تعارضی، چشم‌انداز آینده را بسیار مبهم می‌سازد. در چنین فضایی، Image مورد نظر آمریکا نیز اعم از آنکه با هدف «نمایش قدرت» یا «اصلاح وجهه» صورت گیرد نتیجه مورد نظر آمریکا را تأمین نخواهد کرد و چه بسا نتیجه معکوس بدهد. تصویر ناخوشایندی که ناشی از مداخلات آمریکا در کشورهای اسلامی و حمایت از اسرائیل در اذهان مسلمانان ایجاد شده است خود برانگیزاننده تعارض بیشتری است. ناکامی آمریکا در پروسه عراق و فرسایشی شدن جنگ یا وخیم تر شدن وضع مردم عراق، این وجهه را تیره تر خواهد نمود.

اگرچه هدف اساسی آمریکا در این کارزار، حذف اسلام سیاسی به عنوان منبع تغذیه تجویزی (normative) در منطقه می‌باشد و به عبارت دیگر آمریکا می‌خواهد با به چالش کشیدن موفقیت آمیز اسلام سیاسی (در دو بُعد ظرفیتی و ابزاری)، حضور مؤثر و کارآمد این دیدگاه در بسیج منابع مادی و معنوی در تقابل با آمریکا را به زیر سؤال برده و در نتیجه پرستیز و وجهه فعلی آن را مخدوش ساخته و نتیجتاً

وجهه و تصویر خود را در منطقه تصحیح کند، و از این رهگذر «غیرقابل چالش بودن آمریکا» و یا تزریق باور «خارج از توان بودن چالش با آمریکا» را در منطقه نهادینه ساخته و بر این اساس بر الگوهای رفتاری دولتی و غیردولتی تأثیرات تعیین کننده ای بگذارد.

با این حال علی‌رغم تلاشهای آمریکا مخالفتهای عینی با اقدامات این کشور در قالب اسلام سیاسی نه تنها فروکش نکرده است بلکه تشدید نیز شده است. پیروزیهای اخیر اسلام‌گرایان در ترکیه و پاکستان زمینه‌های بروز این مخالفتها را حتی در کشورهای همسوی با آمریکا نشان می‌دهد. به عبارت دیگر هر چه مداخلات آمریکا در منطقه و فشار بر اسلام افزایش می‌یابد، اسلام سیاسی حقانیت ایده‌های خود را بیشتر نشان می‌دهد. اگر بپذیریم که آمریکا می‌تواند از طریق دو اهرم بازدارندگی و دیپلماسی، رقبای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری خود را مهار کند اما در تقابل با ضدهژمونی خود یعنی اسلام، هرگز نباید احتمالات عکس‌العمل ضدهژمونی را نادیده بگیرد. این ضدهژمونی، ایده‌ها و ابزارهای متناسب با ایده‌های خود را نیز در اختیار دارد.

پانوشته‌ها

- ۱- این بحث فعلاً در حوزه‌ای نظری یا فرضی-عقلایی طرح گردیده است.
- ۲- عناصر مهم در جنگ نامتقارن عبارت‌اند از:
 - ۱) شفاف نبودن تهدید
 - ۲) سیال بودن صحنه جنگ
 - ۳) شفاف نبودن عناصر کارگزار جنگ
 - ۴) متنوع بودن ابزارهای به کار گرفته شده
 - ۵) احاطه ناپذیر کردن محدوده جنگ
 - ۶) نامتناسب بودن ابزارهای طرفین.
- ۳- این عوامل قابلیت تبدیل ثروت به قدرت را در این دو بازیگر بیشتر از سایرین می‌نماید.